

بعثت پیامبر سرآغاز انتقال بشریت از پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی تاریخ معرفت (بخش دوم)

تفسیری بر سه سوره علق ، مدثر ، مزمل

از سوره علق شروع میکنیم: **أَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**

آنچه که تقریباً میان تمامی مفسرین و شارحین قرآن و مورخین اعم از خاص و عام مشترک است اینکه بعثت محمد با این 5 آیه در غار حرا در 27 رجب شروع گردید. بگذریم از شرح و توصیفاتی که نگرش دگماتیسم وحی ائی که در باب شان نزول این آیات میکند و سعی میکند با توسط تفسیری که بر این 5 آیه میکند تغییر پارادایمی که بقول مرحوم اقبال بشریت توسط محمد از مرحله قدیم وارد مرحله جدید یعنی از مرحله شفاهی تاریخ وارد مرحله کتبی تاریخ کرد که خود جهشی انفجاری برای تاریخ بشر بود. در ظل شرحی رمانتیک و مجرد و ذهنی از این آیات مخفی کند. چرا که نگرش دگماتیسم با عنایت به اینکه رابطه وحی و محمد یک رابطه مکانیک میبندد که بر حسب آن وحی بصورت یک پکیج توسط فرشته جبرئیل از آسمان بر محمد تزریق گردیده است (نه آنچنانکه دیدگاه تطبیقی میگوید وحی چشمه جوشان معرفتی بوده که در وجود محمد پس از سالیانی تزکیه و تخلیه و تخلیه وجودی همراه با اکسپرینس درازمدت باطنی که محمد در خود ایجاد کرد، فوران یافته است) لذا در همین رابطه نگرش دگماتیسم در تفسیر این پنج آیه ابتدا به شرح رمانتیک برخورد اولیه محمد با جبرئیل میپردازد که عامل ایجاد ترس وحشت در محمد گردید و پس از اینکه محمد در برابر فرمان جدی و مکرر جبرئیل جهت خواندن با اقراء قرار گرفت بخاطر اینکه محمد بی سواد بوده و توانایی خواندن و نوشتن نداشت در پاسخ جبرئیل میگوید: و ما انا بقراء خواندن را نمیدانم تا اینکه پس از سه بار گفتن از طرف جبرئیل بالاخره جبرئیل او را در بغل میگیرد و بر سینه میفشرد و رها میکند و سپس میگوید اقراء بخوان و محمد شروع بخواندن میکند و لذا میپرسد چه بخوانم؟ که جبرئیل در پاسخ میگوید بخوان بنام پروردگارت که خلق کرد. چه خلق کرد؟ خلق کرد آسمان را از علق. خب این شرح و تفسیری است که نگرش دگماتیسم وحی ائی در تفسیر این آیات مطرح میکند که چیزی جز یک قصه سرانی که فقط بدرد سرگرم شدن و ایجاد احساس عاطفی و رمانتیک در مخاطب میکند، بدرد چیز دیگری نمیخورد. حال ببینیم اصل ماجرا از دیدگاه نگرش تطبیقی وحی ائی به چه صورت میباشد. اینکه از دیدگاه این نگرش بعثت وحی محمد با این آیات پنج گانه شروع شده است جای هیچ شکی نمیباشد چرا که خود مضمون آیات پنجگانه فوق دلیل شروع بعثت محمد با این پنج آیه میکند و بقول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلالت باید از وی رو متاب

از وی ار سایه نشانی می دهد / شمس هر دم نور جانی می دهد

سایه خواب آرد ترا همچون سمر / چون برآید شمس انشبق القمر

خود غریبی در جهان چون شمس نیست / شمس جان باقنی کش امس نیست

شمس در خارج اگر چه هست فرد / می توان هم مثل او تصویر کرد

شمس جان کو خارج آمد از اثر / نبودش در ذهن و در خارج نظیر

در تصور ذات او را گنج کو / تا در آید در تصور مثل او

آنزمانیکه محمد پس از سالها خلوت و مراقبه و تزکیه و اکسپرینس درون در نیمه شب 27 رجب طلوع کرد، بشریت قدیم را از پارادایم شفاهی وارد پارادایم کتبی کرد با چه؟ با قلم. بنابراین اگر بپذیریم که بشریت در آستانه بعثت محمد در مرحله شفاهی انتقال آگاهی قرار داشته است و اگر نقش قلم در انتقال پارادایم معرفت شفاهی تاریخ، معرفت بشری به پارادایم معرفت کتبی تاریخ معرفت بشریت به نیکی دریابیم، جایگاه این پنج آیه اول سوره علق که مشخص کننده انتقال تاریخ معرفت بشریت از مرحله شفاهی به مرحله کتبی میباشد، روشن میگردد. بنابراین در پنج آیه اول سوره علق که پنج آیه اول نازل شده بر محمد در شب 27 رجب میباشد هر دو پارادایم تاریخ معرفت بشر مطرح شده است هم پارادایم شفاهی و هم پارادایم کتبی پارادایم شفاهی با کلمه اقراء مشخص شده است. یعنی بخوان و پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری با کلمه بِالْقَلَمِ مشخص شده است و اتفاقاً هر دو پارادایم هم تأیید میکند. چرا که شروع سوره با امر **أَفْرَأْ** است که خود دال بر مرحله شفاهی تاریخ معرفت بشری میکند و مرحله دوم هم باز با **أَفْرَأْ** شروع میشود **أَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ** که این اقراء دوم با اقراء اول فرق دارد، چرا که در اقراء دوم ابزارش قلم است اما در اقراء اول ابزارش انسان است. البته اصل تاریخ معرفت بشر خاص انسان است ولی دلیل اینکه در اول کلمه انسان بکار میبرد و در دومی قلم را جانشین انسان میسازد و حتی وسیله ای برای ساختن انسان **عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ** میداند که خود مبین این حقیقت است که از نظر قرآن جوهر انسان آگاهی است، ولی جوهر بشر علق است، یعنی علق در برابر

قلم قرار میگرد زیرا علق دلالت بر جوهر فیزیولوژی بشر میکند اما قلم دلالت بر جوهر ابیستمولوژی انسان میکند.

همانی که مولانا در انتهای دفتر دوم مثنوی به این شکل مطرح میکند:

جان نباشد جز خبر در آزمون / هر کرا افزون خیر، جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر / از چه زان رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما جان ملک / کو منزه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل / باشد افزون تو تحیر را بهل
زان سبب آدم بود مسجودشان / جان او افزون ترست از بودشان
ورنه بهتر را سجد دون تری / امر کردن هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار / که گلی سجده کند در پیش خار
جان چو افزون شد گذشت از انتها / شد مطیعش جان جمله چیز ها

ای برادر تو همان اندیشه بی / مابقی تو استخوان و ریشه بی
گر گل است اندیشه تو گلشنی / ور بود خاری تو هیمة گلخنی

و باز در همین رابطه در آیات اومانیستی سوره البقره - آیه 29 شروع میشود و تا آیه 38 ادامه دارد تحت ظل آن داستان سمبلیکی که قرآن دین خداوند و انسان و ملائکه مطرح میکند از آنجائیکه خداوند تصمیم خود را قبل از خلقت انسان به ملائکه مطرح میکند و ملائکه که تا آنزمان خود برترین مخلوق خداوند بودند، در برابر این تصمیم خداوند نسبت به انسان احساس آلترناتیوی و حسادت میکنند در نتیجه زبان اعتراض جهت نفی این تصمیم خدا باز میکنند که این موجود بخاطر اختیاری که دارد خونریز و فاسد میشود در صورتیکه ما برعکس، مخلوقاتی پاک و تسبیح گوی تو بودیم اما با این اعتراض ملائکه، خداوند تصمیمش تغییر نمیکند و پای یک آیتم در وجود انسان در برابر ملائک بمیان میکشد که ملائکه فاقد آن هستند و خاص آدمی میباشد و آن آیتم آگاهی و علم میباشد که جز انسان کسی را یارای جذب آن نمیباشد و اینجا بود که وقتی در برابر این آیتم علم در انسان قرار گرفتن، از قضاوت قبلی خود عقب نشینی کردند و گفتند **لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْنَا** و همین جوهره علم شاخصی گردید تا خداوند بعنوان زمینه ساز سجده ملائکه بر آدم از آن استفاده کند.

سوره علق پیام آور شروع پارادایم کتبی تاریخ معرفت بشری: بنابراین در پنج آیه اول سوره علق هم پارادایم شفاهی تاریخ بشر را تأیید میکند و هم پارادایم کتبی (چرا که امر به اقرار میکند و در این موضوع قرآن از نظر دیسکورس با کتابهای ودای هند و کتب عهد عتیق اعم از تورات و انجیل هماهنگی میکند. چرا که پارادایم حاکم بر تمامی این آثار پارادایم شفاهی است و همگی آنها با اصطلاحات بگو، بخوان، بشنو و ... که دلالت بر پارادایم شفاهی بشر میکند با مخاطبین خود سخن میگویند. در یکی از این آثار عرفانی - مذهبی قبل از محمد حتی برای یکدفعه هم وجود ندارد که بگوید بنویس یا نوشته شد یا نامی از قلم و نوشته و مرکب و ... بکار برده باشد) و این نشان دهنده این حقیقت است که آنچنانکه قبلاً میگوید محمد سر پل انتقال بشریت از مرحله پارادایم شفاهی به پارادایم کتبی یا اگر بخواهیم با ادبیات یا دیسکورس خود محمد اقبال سخن بگوئیم، محمد سر پل انتقال بشریت از پارادایم مرحله قدیم به پارادایم مرحله جدید تاریخ معرفت بشریت میباشد و شاید بهتر باشد که در باب او چنین بگوئیم که محمد تکه تاز تاریخ معرفت بشری است که توانست بشریت را وارد سرزمین قلم و علم و نوشته و عقل و کتاب و ... بکند و همین موضوع خود نیز رمز حتم نوبت او میباشد، چرا که محمد نیک میدانست که سر زمین علم و عقل و نوشته و آگاهی و کتاب و ... (برخلاف سرزمین تکلیف و تقلید و انتظار و ... که سرزمین پیامبر خیز میباشد) دیگر سرزمین پیامبر خیز نمیباشد. تولد پدیده انسان در تاریخ بشریت در شب بعثت محمد: در 27 رجب شب بعثت محمد بر بشریت تنها پارادایم کتبی یا جایگزینی قلم و نوشته و مرکب و آگاهی بجای تکلیف و تقلید و ... شکل نگرفت بلکه آنچه مهمتر از انتقال این پارادایم در شب بعثت محمد میباشد پیدایش پدیده جدیدی در تاریخ معرفت بشری میباشد بنام انسان که آلترناتیو پدیده بشر موضوع پارادایم شفاهی یعنی بشر گردید. همین تحول بود که باعث گردید که مخاطب و موضوع در پنج آیه سوره بقره بصورت کنکرت انسان بمعنای عام کلمه گردد. انسان یعنی بشر نجات یافته یا آزاد شده از علقهای طبقاتی - نژادی - جنسی - سنتی و ... دیگر علقهای تاریخی که بسان غل و زنجیر دست و پای او را بسته بود. زیرا بشر مولود علقه است امان انسان مولد آگاهی و انتخاب و علم و کتاب و قلم و ... میباشد. پیدایش پدیده انسان و جانشین شدن آن بجای انسان یک نقل و انتقال ساده دیسکورسی در تاریخ معرفت بشری نبود، بلکه یک سونامی معرفتی بود که در شب بعثت پیامبر به انجام رسید و همین سونامی بود که باعث گردید تا در پنج آیه اول سوره علق یک مرتبه خدای آسمانها و عیب و قیامت و ... بدل بشود به خدای انسان **أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** بنابراین با پیدایش پدیده جدید

انسان سر فصلی جدید در تاریخ بشریت بوجود آمد که سر تیتر و عنوان و فصل تمامی تغییرات بعدی تاریخی انسان گردید همانی که مولانا در دفتر پنجم مثنوی بدنی صورت از آن یاد میکند:

هیچ محتاج می گلگون نه‌ای / ترک کن گلگونه تو گلگونه‌ای
 ای رخ چون زهره‌ات شمس الضحی / ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
 باده کاندر خنب می‌جوشد نهان / ز اشتیاق روی تو جوشد چنان
 ای مه تابان چه خواهی کرد گرد / ای که مه در پیش رویت روی‌زرد
 تاج کرمناست بر فرق سرت / طوق اعطیناک آویز برت
 تو خوش و خوبی و کان هر خوشی / تو چرا خود منت باده کشی
 باده از ما مست شدنی ما از او / قالب از ما هست شدنی ما از او
 جوهرست انسان و چرخ او را عرض / جمله فرع و پایه‌اند و او عرض
 ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش / چون چینی خویش را ارزان فروش
 خویشتن نشناخت مسکین آدمی / از فزونی آمد و شد در کمی
 خویشتن را آدمی ارزان فروخت / بود اطلس خویش بر دل‌قی بدوخت
 علم جویی از کتبها ای فسوس / ذوق جویی تو ز حلوا ای فسوس
 بحر علمی در نمی‌پنهان شده / در سه‌گز تن عالمی پنهان شده
 می‌چه باشد یا سماع و یا جماع / تا بجویی زو نشاط و انتفاع

ره آورد سونامی پیدایش انسان در تاریخ بشریت: با پیدایش پدیده انسان و آلترناتیوی آن نسبت به بشر در شب بعثت محمد سونامی در تاریخ انسان شکل گرفت که با خود دستاوردهایی بهمراه آورد که عبارت بودند از :

- اختیار
- انتخاب
- آگاهی
- اراده
- حق و حقوق
- کار و مبارزه
- مسئولیت و تعهد
- ختم نبوت
- ختم ولایت
- رسالت علما و روشنفکران
- امامت و وراثت مستضعفین
- انتظار یا سمت گیری مثبت آینده تاریخ انسان
- نفی تکلیف و تقلید
- اثبات حق و حقوق عام انسانی
- نفی طبقه
- نفی نژاد پرستی
- نفی آپارتاید جنسی
- نفی نهادهای مدعی متولی دین

که هر کدام از آیتمهای هیجده گانه فوق خود سر فصلی جدید در تاریخ بشریت که سر فصل بعدی را زنجیر وار مجبور به پیدایش میکرد. بعنوان مثال:

انسان که متولد شد با خود اختیار آورد چرا که اختیار خاص انسان هست. اختیار که آمد با خود موضوع انتخاب آورد که خاص انسان هست. انتخاب که آمد با خود اصل آگاهی را آورد که باز خاص انسان میباشد و حتی ملائکه از آن بی بهره میباشدند. آگاهی با خود اراده را آورد که پیدایش اراده در تاریخ معرفت بشری خود سونامی جدیدی بود، چرا که موضوع حق را بقول کانت جانشین تکلیف کرد و پیدایش حق خود دستاوردهای جدیدی ببار آورد که اهم آن حقوق عام انسانی بود که تا قبل از آن حقوق در کادر طبقه، نژاد، مذهب، سنت و ... تعریف میشد. اما با پیدایش انسان و حق برای اولین بار در نهضت تاریخی محمد حقوق عام انسانی مطرح گردید که آنچنانکه محمد میگفت: **کلکم راع و کلکم مسؤول** عن رعیته که خود پیدایش حق باعث پیدایش مسئولیت و مبارزه و کار برای انسان گردید و همین امور باعث جایگزین

گردیدن علما بجای پیامبران و ختم نبوت گردید. **العلماء ورثة النبیاء - علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل - مداد العلماء افضل من دم الشهداء** و باز همین پیدایش مسئولیت، اراده، انتخاب، آگاهی و اختیار باعث پیدایش پدیده نوین و عظیمی بنام آزادی د تاریخ بشریت گردید که تمامی معیارها را تغییر داد و به هیچ عنوان انسان قبلی یعنی بشر تکلیفی و قدیم معنی آنرا نمیفهمید و اصلا نیازی به آن نداشت. پیدایش آزادی در عرصه های مختلف فردی - فکری - اجتماعی - سیاسی و ... اصل کار و مبارزه بصورت جدی برای انسان باز تعریف کرد که طبیعتا نیاز به نبوت و ولایت و امامت دیگر بشکل گذشته برای انسان به پایان رسانید. پیدایش اصل مبارزه و کار برای انسان با خود اصل سمت گیری مثبت تاریخ، امامت، وراثت و ولایت مستضعفین بعنوان عینیت و مادیت تمامی تاریخ جانشین انسان کرد و با این زاد و ولد معرفتی حق جانشین تکلیف گردی. آزادی در عرصه های معرفتی - سیاسی - اجتماعی جانشین استبداد و اتوکراتیک و بردگی گردید. نفی انحصار قدرت و ثروت و معرفت با شعار همگانی شدن آن قدرت و ثروت و معرفت که همان پایه پیدایش سوسیال دمکراسی بود، ایجاد گردید. نفی طبقه، نفی نژاد پرستی و نفی آپارتاید جنسی بعنوان آخرین دستاورد عینی تاریخی نهضت پیامبران بود.

پیام بعثت 27 رجب محمد: بنا بر این اگر کل محصول شب 27 رجب پیامبر که شب بعثت او میباشد، همین پنج آیه اول سوره علق بدانیم، میتوانیم به تبیین بعثت محمد در اینجا پردازیم که عبارتند از:

1. رسالت محمد یک رسالت تاریخی برای همه بشریت است، لذا موضوع رسالتش در شب مبعث در پنج آیه اول سوره علق مشخص گردید که عبارت میباشد از: موضوع رسالت محمد انسان است و نه بشر و نه عرب و نه عجم، بلکه انسان بما هو الانسان میباشد که فی حد ذاته برای اولین بار از شب مبعث محمد دارای ارزش گردید و موضوع تمامی تحولات بعدی تاریخی اجتماعی قرار گرفت.
2. رسالت محمد در مرحله تغییر پارادایم تاریخ معرفت بشری از مرحله شفاهی به مرحله کتبی یعنی از مرحله گوش به مرحله عقل از مرحله زبان به مرحله قلم و ... بوده است.
3. رسالت محمد در شب مبعث بدو مولفه بزرگ تقسیم شد، مولفه اول خودسازی با بیان: اقراء اول که موضوع اش خلق الانسان فردی است که بصورت فردی از علق زایش و رویش میکند و مولفه دوم مولفه جامعه سازی است که با بیان: اقراء دوم که موضوعش انسان کلی است که بصورت جمعی از علم و آگاهی و اراده و اختیار و آزادی و انتخاب و مسئولیت و کار و مبارزه زایش و رویش میکند.

محمد بعد از حرای شب بعثت: مرحله اول نقش پرانتیک اجتماعی - هفت آیه اولی سوره المدثر: اگر داستان سرائی های رمانتیک و ... دیدگاه دگماتیسم وحی ائی در باب محمد نقد از حراء که میگوید محمد بخاطر دیدن جبرئیل در آسمان شب مبعث که با دو بالش شرق تا غرب افلاک را پر کرده بود بشدت ترسیده بود، لذا دوان و دوان همان شبی با ترس و هراس از کوه تور سرازیر شد بطرف خانه و خود را به خدیجه رساند و با اضطراب به خدیجه گفت من را ببوشان - من را ببوشان و خدیجه که محمد را در حال لرزه و اضطراب دید، فوراً با شمد یا چادری که در خانه داشت او را پوشانید که یک مرتبه در حالی که محمد در زیر چادر قرار داشت برای بار دوم جبرئیل وارد شد و در همان زیر شمد و چادر محمد را مورد خطاب قرار داد که ای بر شمد پیچیده، بپاخیز و بمردم انذار بده ... پنج آیه اول سوره علق که در غار حرا بر محمد در همان شب نازل شده بود و شرحش فوقاً گذشت مضمون هفت آیه اول سوره مدثر که بطور قطع و یقین در همان شب بعثت بعد از پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شده مورد مذاقه قرار دهیم این حقایق مسجل خواهد شد که:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكْبَرُ - وَتِيَابِكَ فَطَهَّرْ - وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ای کسی که برون جامه خواب رفته ای و یا ای کسی که جامع خواب بخود پیچیده، بپاخیز و قیام کن و برو در میان مردم و جامعه ات را انداز کن، یا این عمل پروردگارت را بزرگ شما، و یا این عمل های خویش را پاک کن، و یا این عمل از پلید جای اجتماعی - تاریخی دوری گزین، و یا این عمل بر توده های جامعه منت منه که خود بزرگ بین میشوی، و بر پایه ایمان به پروردگارت در برابر سختی های راه صبر کن.

بنابر این آنچه باید در باب هفت آیه اول سوره مدثر گفت اینکه:

1. این هفت آیه در شب 27 رجب شب بعثت محمد پس از پنج آیه اول سوره علق بر پیامبر نازل شده است.
2. پیام این هفت آیه که یکجا در همان شب نازل شده تعیین کننده رسالت محمد بعد از تعیین سمت گیری حرکت محمد در پنج آیه اول سوره علق میباشد که ذکرش رفت.
3. در این هفت آیه اول سوره مدثر رسالت اجتماعی محمد را تبیین میکند در صورتیکه آنچنانکه فوقاً مطرح شد در پنج آیه اول سوره علق رسالت تاریخی حرکت محمد که گذار بشریت از پارادایم شفاهی و کهن به پارادایم کتبی و نوین بود، تبیین کرده بود.
4. در تبیین رسالت اجتماعی محمد که در این هفت آیه اول سوره مدثر مطرح میگردد، اصولی را بطور محوری بر محمد نازل میشود که باید دستور کار محمد قرار گیرد که این اصول عبارتند از:

- برای اینکه محمد بتواند رسالت اجتماعی خود را آغاز کند باید از تمامی خودهای وجودی که مانند لباس خواب وجود او را محاصره کرده اند بیرون بیاید تا به من حقیقی خود که بقول هایدگر همان انسان کلی است که محمد در غار حرا در کادر پنج آیه اول سوره علق بر او وارد شده بود، دست پیدا کند.
- من حقیقی محمد که مانند جامه خواب وجود محمد را در خود پوشانده اند اعم از خودهای فردی - طبقاتی - سنتی - نژادی و ... میباشد.
- پس مضمون و محتوای آیه اول یا ایها المدثر خطاب به محمد است، یعنی که کسی که من حقیقی ات درون جامه های خودت پیچیده ای اگر میخواهی ققنوسی از وجودت سر برآورد این ققنوس تو که همان من حقیقی ات میباشد باید از خاکستر و گورستان خودهای تاریخی - نژادی - سنتی تو سر برآورند.
- خودهای خود را در انوای فردی مانند تصوف شرق نکش، بلکه در بستر قیام حرکتیهای رهائیبخش اجتماعی به استحاله آنها پرداز، **فَمُ فَأَنْزِرْ**.
- تا به من حقیقی دست پیدا نکنی، نمیتوانی بفهم انسان و انسانیت بررسی
- راه پروردگارت از این طریق برپا دار، **وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ** و خدا را از درون خودت بخواه نه از برون خود.
- جامه هائی که من حقیقی تو را پوشانیده اند باید از صورت جامه های فردی و شخصی بصورت جامه های جمعی و تاریخی بدل کنی، **وِثِيَابِكَ فَطَهِّرْ - وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ لَّكُمْ**.
- راه نجات از خودهای باطل فردی - سنتی - اجتماعی - تاریخی هجرت است، **وَالرَّجْزُ فَاهْجُرْ** با هجرت از پلیدیها دوری کن.
- هجرت از خودت مستلزم و متاخر هجرت اجتماعی و اقلیمی و ... میباشد.
- هرگز نباید در مبارزه اجتماعی ات طلبکار توده ها باشی، چرا که خود این عمل آفتی است که باعث رشد خودهای باطل و خود پرستی در تو میگردد **وَلَا تَمُنَّنِ تَسْتَكْبِرُ**، چون مبارزه مردمی باعث اعتلای نفسانی ما میشود، پس ما همیشه در مبارزه باید خود را بدهکار مردم بدانیم نه طلبکار: ای محمد بر توده های محروم خودت منت نگذار که خود بزرگ بین میشوی، توده ها بر تو منت دارند.
- اصل مقاومت در مبارزه درازمدت اجتماعی اولین عصای تاریخی تو است و این حاصل نمیشود بجز با پیوند وجودی تو تا پروردگار عالم **وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ**.

مرحله دوم محمد بعد از حرای شب بعثت: نزول آیات بر محمد در شب 27 رجب یا شب بعثت بر سه بخش تقسیم میشد که از نظر زمانی هم بهمین ترتیب بر محمد نازل شده اند. یعنی ابتدا پنج آیه اول سوره علق بر محمد نازل شد، سپس هفت آیه اول سوره مدثر و بالاخره در خاتمه ده آیه سوره مزمل بر پیامبر نازل گردید که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، خود همین ترتیب زمانی نزول آیات فوق بر محمد تبیین کننده فلسفه و استراتژی کلی دعوت و مبارزه و حرکت محمد میباشد، بدین ترتیب که در پنج آیه اول سوره علق تبیین تاریخی که همان سمت گیری جهانی - تاریخی حرکت محمد میباشد مطرح گردید و در هفت آیه دوم یعنی هفت آیه اول سوره مدثر تبیین اجتماعی حرکت محمد به نمایش گذاشته شد ولی با این همه هنوز تبیین حرکت محمد در هفت آیه اول سوره مدثر نیز مشخص شده ولی تبیین ناقص است، چرا که پایه سوم این استراتژی و تبیین که همان تبیین حرکت فردی میباشد، ناقص است لذا در همین رابطه برای تکمیل تبیین فلسفی حرکت محمد این حرکت نیازمند یک پایه سوم که همان تبیین فلسفی حرکت فردی میباشد، است که فوراً بعد از آن دو مرحله نزول آیات مرحله سوم که همان ده آیه اولی سوره مزمل میباشد بر پیامبر نازل گردید:

يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ - فَمُ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا - إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا - وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا اصول محوری که در این بخش سوم و پایانی آیات نازل شده در شب بعثت بر محمد مشهودند، عبارتند از:

1. دوباره خطاب به محمد است، ای جامه بخود پیچیده که بطور مشخص اگر این محتوای این خطاب با محتوای مرحله قبلی خطاب به محمد که با اصطلاح یا ایها المدثر بیان شده بود، مقایسه کنیم، این حقیقت مشخص میشود که اگر چه در هر دو خطاب به محمد با اصطلاح ای به جامه خود پیچیده مطرح شده است، ولی با توجه و

- عنایت به آیات توضیحی بعدی این خطاب مشخص می‌گردد که جامه‌ها یا لباس بر تن محمد یک جور نبوده است، بعبارت دیگر آنچنانکه در توضیح آیات قبلی اشاره کردیم در آیات سوره مدثر جامه‌های پوشیده بر محمد خودهای اجتماعی – تاریخی می‌باشد که من حقیقی محمد را اسیر خود کرده است، اما جامه‌های پوشیده بر محمد در سوره المزمّل خودهای شخصی – فردی – خانوادگی محمد است که بر من حقیقی محمد سایه افکنده است و برای رهائی من حقیقی محمد این زندانها، محمد مجبور است آنچنانکه با خودهای اجتماعی – تاریخی مبارزه میکند با خودهای شخصی و فردی محیط بر من حقیقی هم مبارزه کند. با چه؟
2. **با قَمِ اللَّيْلِ:** دوباره با قم قیام کردند و بیدار شدن در شب. چرا که اصلاً معنای بعثت یعنی از خواب بیدار شدن و از خواب بیدار کردن است و دلیل اینکه آغاز قیام محمد را بعثت نامیدند، همین بوده که او برای از خواب بیدار کردن جامعه و تاریخ آمده است. اما لازمه اینکار این است که در بستر مبارزه اجتماعی – تاریخی – محمد باید نفس خود را هم در شب بیدار کند. با چه؟ با عبادت **وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً**. بقول مولانا زآنکه از قرآن بسی گمره شدند / زاین رسن قومی درون چه شدند / مر رسن نیست چرمی ای عنود / چون تو را سودای سر بالا نبود.
3. رمز پذیرش هدایت از وحی: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** سودای سر بالا داشتن و این سودای سر بالا داشتن حاصل نمیشود جز با هجرت نفسانی بر پایه پراتیک مداوم فردی در بستر عبادت مستمر شبانه با پروردگار جهان. نی که ان الله تو لیبیک ماست /
4. تمام پراتیک فردی شبانه تو ای محمد برای این است که تو را آماده کنیم برای یک پراتیک عظیم که در آینده ای نه چندان دور بر تو مقرر خواهد شد **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا** که اگر شرح الوجود در بستر پراتیک شبانه خودیابی با خدای خود و قرآن پیدا نکنی در آن مرحله زمین گیر خواهی شد.
5. در این مرحله هم مانند مرحله قبل مقاومت کن و هجرت گزین، هجرتی جمیل و زیبا، چرا که حرکت و حیات فردی تو دور از جامعه نخواهد بود.